گناه و راه‌های پیشگیری از آن

بسیاری از مردم به سبب بقای بر فطرت نسبت به گناه بیزاری درونی و باطنی دارند، ولی به عللی مرتکب آن می‌شوند. اینان هرگاه با خود خلوت می‌کنند، وجدان بیدارشان، همواره آنان را سرزنش می‌کند و بر خود نفرین و لعنت می‌فرستند؛ چرا که زشتی گناه را درک می‌کنند و از رفتار و کردارشان شرمگین خود می‌شوند.

اینان هم‌چنین می‌کوشند تا بتوانند از شر گناه رهایی یابند و راهی بیابند که گناه نکنند یا کمتر به آن آلوده شوند. از این رو دنبال راهکاری برای فرار از گناه هستند و می‌خواهند بدانند چگونه می‌توانند از ارتکاب گناه پرهیز کنند؟ و چه چیزهای موجب می‌شود تا شرایط برای اجتناب از گناه فراهم آید؟ نویسنده در این مطلب برای پاسخ‌گویی به سراغ آموزه‌های قرآن رفته است تا موانع ارتکاب گناه و زمینه‌های اجتناب از آن را تبیین کند.

***

بیزاری از گناه، بیزاری از زشتی

گناه به بزه و معصیت گفته می‌شود. اما آنچه در گناه بیشتر جلوه می‌کند احساسی در انسان است که نسبت به برخی از اندیشه‌ها و کردارهایش دارد. انسان نسبت به برخی از اندیشه‌ها و کردارها واکنش منفی نشان می‌دهد و از آن انزجار و بیزاری می‌جوید؛ چرا که این‌گونه اندیشه‌ها را پلید و کردارها را زشت می‌شمارد.

در حقیقت، حالتی در انسان نسبت به برخی از اندیشه‌ها و کردارها به وجود می‌آید که نفرت و بیزاری در آن طبیعی جلوه می‌کند؛ چرا که روحیه زیباشناختی و کمال‌خواهی انسان نمی‌پذیرد تا زشتی را به جان بخرد. بیزاری انسان نسبت به گناه یک واکنش طبیعی و برخاسته از روحیه کمال‌خواهی و زیباشناختی اوست. انسان همان‌گونه که به کمال گرایش دارد و از نقص بیزار است، همچنین نسبت به زیبایی‌ها گرایش و نسبت به زشتی‌ها واگرایی دارد. این‌گونه است که حتی از فکر پلید و رفتار زشت خود بیزاری می‌جوید و گاه حتی به انکار آن می‌پردازد.

همه مردمان به طور طبیعی گرایشی به گناه و هر زشتی و نقص دیگری ندارند، ولی در یک فرآیندی به دلایل گوناگون از جمله وسوسه‌های شیطانی، در دام گناه می‌افتند و کارهای زشتی را مرتکب می‌شوند که به مرور شخص هویت و سلامت طبیعی خویش را از دست می‌دهد.

به سخن دیگر، گرایش انسان به خوبی‌ها، زیبایی‌ها و کمالات امری طبیعی است، اما گرایش به بدی‌ها، زشتی‌ها و نواقص یک گرایش اکراهی و اجباری است. این معنا را می‌توان به یک معنا حتی از آیه ۳۳ سوره نور نیز به دست آورد که در آنجا از دخترانی سخن به میان آمده است که خواهان پاکدامنی هستند ولی بالادستان ایشان، این زیردستان پاکدامن را به ناپاکی اجبار می‌کنند.

خداوند از مردمان می‌خواهند تا هیچ گناهی را کوچک نشمارند؛ چرا که کارهای زشت و بد کوچک در یک فرآیندی می‌تواند زمینه را برای عادی‌سازی گناهان بزرگ و بدکاری‌ها و زشتکاری بدتر فراهم آورد. از قدیم گفته‌اند تخم‌مرغ دزد در نهایت شتر دزد می‌شود؛ چرا که کارهای زشت کوچک، در یک فرایندی قبح کار را از میان برمی‌دارد و همانند زنگاری بر آینه قلب آدمی می‌نشینند. از این‌رو قرآن در آیات ۱۵ و ۱۹ سوره نور، کوچک شمردن گناه خود را، گناهی بزرگ در پیشگاه خداوند می‌داند و در آیات ۴۴ تا ۴۸ سوره دخان و ۷ و ۸ سوره جاثیه، اصرار بر گناهان را عامل خشم خداوند معرفی می‌کند.

به سخن دیگر، گناهان هر چند که به دو دسته گناهان صغیره و کبیره دسته‌بندی شده است، (نساء آیه ۳۱ و نیز تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۴۷۳، حدیث۲۰۶) ولی باید توجه داشت که اصرار بر گناهان صغیره مهم‌ترین عامل بر عادی‌سازی گناهان و گرفتار شدن در گناهان کبیره می‌شود. از این رو اصرار بر گناهان صغیره به عنوان یک گناه کبیره معرفی شده است. (دخان، آیات ۴۳ و ۴۵)

علت گرایش به گناه و زشتی‌ها

به هرحال، طبیعت انسان گرایش به خوبی‌ها و اجتناب از گناه و بیزاری از آن دارد، ولی به عللی ارتکاب برخی از خطاها و اشتباهات کوچک و عدم توبه به آن، یا تکرار خطا و اشتباه موجب می‌شود تا این نفرت فطری و کراهت طبیعی از میان برود و آدمی به گناهان کوچک بلکه بزرگ خو بگیرد و به انجام آن عادت کند.

خداوند در آیاتی از جمله آیات ۳۸ و ۴۰ سوره عنکبوت، به دشمن اصلی انسان اشاره می‌کند و می‌فرماید که شیطان این دشمن سوگندخورده تمام تلاش خود را به کار می‌برد تا ظن خویش را راست گرداند و نشان دهد که انسان قابلیت خلافت الهی را ندارد و نمی‌تواند خودش را اصلاح کند چه رسد که در مقام خدایی قرار گیرد و ربوبیت و پروردگاری دیگران را با خلافت به عهده گیرد. از این‌رو تلاش می‌کند تا با تزئین گناه و اعمال ناروای انسان‌ها، آنان را از حرکت کمالی و فعلیت بخشی اسمای الهی در خود باز دارد و آنان را به خسران و نقص ابدی دچار گرداند.

از آیات قرآن به دست می‌آید که انسان‌ها به طور طبیعی، گناه را زشت می‌شمارند و گرایشی بدان ندارند، از این‌رو مسئله تزئین یا آراستن به زیبایی مطرح می‌شود. این بدان معناست که اگر انسانی به این زشتی‌ها گرایش می‌یابد به سبب آراستن و زیبا جلوه دادن توسط شیطان،به آن گرایش یافته است. در حقیقت در دام فریب گرفتار آمده و زشت را زیبا می‌بیند و حقیقت بر او پوشانده شده است. در آیاتی از جمله آیات ۳۷ سوره توبه و ۸ سوره فاطر و ۳۷ سوره غافر و ۱۴ سوره محمد از تزئین اعمال زشت در نظر برخی از انسان‌ها سخن به میان آمده و اینکه همین آراستن موجب شده تا گرایش به زشتی‌ها و انجام آن پیدا کنند.

از آیات ۷ و ۸ سوره حجر این معنا به دست می‌آید که مومنان نفرت از گناه دارند. خداوند این بیزاری را یک فضل الهی برمی‌شمارد. به این معنا که اگر هر انسانی به طور فطری از زشتی گناه بیزار است، ولی مومنان به سبب ایمان خویش، در حاشیه‌ای از امنیت قرار می‌گیرند که حتی تزیین گناهان نیز آنان را فریب نمی‌دهد و بوی بد و ناخوش گناهان آنان را از نزدیک شدن به آن بازمی‌دارد.

به سخن دیگر، انسان‌ها چون از قدرت تشخیص حق از باطل، خوب از بد، زشت از زیبا برخوردارند (شمس، آیات ۷ و ۸) و به طور طبیعی به خوب، زیبا و حق گرایش دارند، تنها در صورتی گرفتار بد و زشت و باطل می‌شوند که قدرت تشخیص را از دست بدهند و یا جلوه دیگری به زشت و باطل و بد داده شده باشد و با تشابه‌سازی و متشابهات و تزئین و آراستن او را بفریبند. در این میان ابلیس و شیاطین، متخصصان تشابه‌سازی و تزئین هستند. آنان اندک اندک آدمی را به زشتکاری متمایل می‌سازند و فطرت سالم او را مختل می‌کنند و از کار می‌اندازند و قلب تشخیص‌دهنده را مسدود می‌سازند.

در این زمان است که حتی برخی از انسان‌ها چنان به زشتی و گناه عادت می‌کنند که گناهان و اعمال زشت خویش را توجیه کرده و برای آن دلیل منطقی و زیبا می‌تراشند. (اعراف، آیه ۲۸ و ماده، آیات ۲۹ و ۳۰) سپس بدتر از این مقام، به مقام سبقت در گناه به جای سبقت در کار خیر می‌رسند و می‌کوشند تا در گناه بر یکدیگر سبقت بجویند. (مائده، آیات ۵۹ و ۶۲)

برای توده‌های مردم، حقیقت گناهان در قیامت رخ می‌دهد و آنان در آن روز است که زشتی و بوی بد گناهان را می‌بینند و استشمام می‌کنند ولی اولیای الهی در همین دنیا زشتی گناهان را به تجسم می‌بینند و نسبت به آن عصمت می‌ورزند و فرار می‌کنند.

البته در این گرایش به زشتی‌ها اموری چون روحیه اشرافیت (دخان، آیات ۴۳ تا ۴۹)، روحیه اسرافکاری (اعراف، آیات ۸۰ و ۸۱)، روحیه تکبر و استکبار (جاثیه، آیه ۳۱) و مانند آن نقش بسزایی دارد.

موانع گناه

با توجه به مطالب پیش گفته می‌توان دریافت که طبیعت و فطرت آدمی، خود مهم‌ترین مانع از گرایش به زشتی‌ها و گناهان است. به عنوان نمونه، عقل و فطرت سالم بشر به گونه‌ای انسان را در حریم عفت و حیا قرار می‌دهد که زشتی و زشتکاری را ناخوش می‌دارد و مرتکب آن نمی‌شود؛ (نور، آیه ۳۳ و یوسف، آیات ۳۲ و ۳۳) اما به اسبابی که برخی از آنها بیان شد، انسان فطرت و طبیعت سالم خود را از دست می‌دهد و یا سست‌بنیاد می‌شود. در اینجا، موانع دیگری می‌بایست به وجود آید تا آدمی را از گناه و زشتی آن حفظ کند.

خداوند در آیات قرآن به چند دسته از موانع اشاره می‌کند. برخی از موانع کلی و عمومی بوده و مانع از ارتکاب هر نوع گناهی می‌شود؛ اما برخی دیگر از موانع تنها به برخی از گناه مانعیت ایجاد می‌کنند. به عنوان نمونه خداوند در آیات ۱۸۷ سوره بقره و ۲۵ سوره نساء و نیز ۷۸ سوره هود، آمیزش مشروع و ازدواج دائم و موقت را سبب پیشگیری از گناه و انحرافات جنسی برمی‌شمارد. ازدواج در حقیقت مانع از نوعی گناه خاص است و این گونه نیست که مانع از ارتکاب گناهان دیگر مانند استکبارورزی و تکاثر و مانند آن شود.

اگر انسان به ذکر دائم خدا باشد و اهل توبه به سوی خدا و اهل تقوا و مغفرت گردد، در یک فرایندی به مقامی دست می‌یابد که به طور طبیعی از گناه اجتناب می‌کند و به سوی خیر و خوبی و زیبایی همانند کودک به سوی پستان مادر متمایل می‌شود. این‌گونه است که رحمت و فضل الهی او را دربر می‌گیرد و عصمت خاص از گناه نصیب او می‌شود.

ایمان

مهم‌ترین، عامل در برابر همه گناهان که می‌تواند مانع جدی پدید آورد، ایمان است. خداوند در آیات بسیاری ایمان را مهم‌ترین مانع در برابر گناهان یا بازگشت و تکرار آن معرفی می‌کند. از جمله در آیات ۱۱ تا ۱۷ سوره نور به این نکته توجه می‌دهد که ایمان می‌تواند آدمی را از هر گونه گناه و تکرار و بازگشت آن حفظ کند.

همین ایمان است که تقوا را در آدمی ایجاد می‌کند و اجازه نمی‌دهد تا انسان گرایش به سوی زشتی‌های عقلانی و شرعی پیدا کند و مرتکب گناه و زشتی شود. تقوای الهی مهم‌ترین مانع آلوده شدن انسان به گناه و بروز رذایل اخلاقی می‌باشد. (مائده، آیه ۲؛ اعراف، آیات ۲۲ و ۲۶؛ مریم، آیه ۱۸؛ مجادله، آیه ۹)

توجه به معاد

توجه به معاد و رستاخیز و حشر انسان و حساب و کتاب و عقاب روز قیامت، از دیگر موانع بازدارنده گناه و زمینه‌ساز اجتناب از آن است که در آیه ۹ سوره مجادله به آن توجه شده است. بنابراین، همانند اولیا و مربیان می‌بایست توجه به تنبیه را به عنوان یک مانع جدی مورد توجه قرار داد. توجه‌یابی انسان به عقاب و تنبیهات می‌تواند بازدارنده باشد.

در همین ارتباط خداوند توجه‌یابی انسان به اموری چون ربوبیت و پروردگاری خود (یوسف، آیات ۲۳ و ۲۴ و ۳۳)، احاطه کامل خداوند به بندگان (نساء، آیات ۱۰۷ و ۱۰۸)، توجه به کیفر سخت خداوند در قیامت(بقره، آیه ۸۵؛ مائده آیه ۲)، توجه به جلال و عظمت الهی و ایجاد خوف از خدا(آل عمران، آیه ۳۰ و زمر، آیه ۱۳) و خوف از عذابش(انعام،آیه ۱۵) را از مهمترین موانع گناه معرفی می‌کند.

تقویت ارتباط با خدا و بندگی

ارتباط انسان به خدا و تقویت عبودیت و عبادت(یوسف، آیه ۲۴) از دیگر موانع ارتکاب گناه است. انسان هرچه به خدا شناخت بیشتری پیدا کند و رشد فکری و عقلانی یابد، از گناه اجتناب می‌کند(هود، آیه ۷۸) و اخلاص در بندگی او(یوسف، آیه ۲۴) انسان را در شرایطی قرار می‌دهد که در صورت هجوم انحرافات و تزیین‌ها و تشویق‌ها، به خداوند پناه برده و از او یاری بجوید(یوسف، آیات ۳۳ و ۳۴) و در پناه خداوند از فریب و دغلکاری و تزیین دشمنان درامان ماند. (یوسف، آیات ۲۳ و ۲۴ و مریم، آیات ۱۷ و ۱۸)

به سخن دیگر، تقویت بندگی به معنای دستیابی به پوشش و تقوای الهی است که انسان را در عصمت خاصی قرار می‌دهد(یوسف، آیات ۲۳ و ۲۴) به گونه‌ای که آراستن و فریب دیگران او را وسوسه به زشتکاری نمی‌کند.

انسان می‌تواند در پناه برخی از عبادات خاص از جمله نماز(مریم، آیه ۵۹ و عنکبوت، آیه ۴۵ و معارج، آیات ۲۲ و ۲۹ تا ۳۱) خود را از هرگونه زشتی حفظ کند؛ زیرا نماز بازدارنده از زشتی و فحشا است و اجازه نمی‌دهد تا مومن گرفتار زشتی گناه شود.

از آیات ۷ و ۸ سوره حجر این معنا به دست می‌آید که مومنان نفرت از گناه دارند. خداوند این بیزاری را یک فضل الهی برمی‌شمارد. به این معنا که اگر هر انسانی به طور فطری از زشتی گناه بیزار است، ولی مومنان به سبب ایمان خویش، در حاشیه‌ای از امنیت قرار می‌گیرند که حتی تزیین گناهان نیز آنان را فریب نمی‌دهد و بوی بد و ناخوش گناهان آنان را از نزدیک شدن به آن بازمی‌دارد.

نصیحت‌دیگران

از عوامل بازدارنده گناه می‌توان به پند و اندرز دیگران اشاره کرد. هر انسانی نیازمند واعظ و نصیحت‌کننده‌ای از درون و بیرون است. گاه عقل و فطرت انسان به سبب زنگار ناتوان از تشخیص می‌شود و گاه بوی ناخوش گناه را نمی‌شنود و یا به سبب آراستگی و تشابه‌سازی، به اشتباه و خطا گناهی را خوب و خیر می‌یابد. در اینجاست که ناصحان بیرونی می‌بایست به داد شخص برسند و او را به حقیقت گناه و زشتی آن آگاه سازند و یا حتی به اشکالی او را از ارتکاب آن بازدارند. از این رو خداوند در آیاتی از جمله آیه ۹۰ سوره نحل به واعظان بیرونی و اندرزدهندگان اشاره می‌کند و آنان را از موانع دوری و شخص از گناه و منکرات معرفی می‌کند.

خداوند از مردمان می‌خواهد تا هیچ گناهی را کوچک نشمارند؛ چرا که کارهای زشت و بد کوچک در یک فرآیندی می‌تواند زمینه را برای عادی‌سازی گناهان بزرگ و بدکاری‌ها و زشتکاری بدتر فراهم آورد.

برهان شهودی

از دیگر موانع گناه، برهان شهودی و کشفی است که برای برخی از مومنان و اولیای خداوند رخ می‌دهد. البته همگان به گونه‌ای از این کشف و برهان شهودی برخوردار می‌باشند، چرا که فطرت سالم و عقل و قلب سلیم بشر او را نسبت به گناه و زشتی آن بیزار می‌کند ولی در اولیای خداوند، قلب چنان است که از لایه‌های چندگانه گناه می‌گذرد و همه پوشش‌های آن را درمی‌نوردد و زشتی گناه را تا اعماق آن به تجسم درمی‌آورد. صاحبان کشف و شهود، زشتی گناه را چنان‌که هست مشاهده می‌کنند و نفرت و بیزاری آنان، حقیقی و به تمام و کمال است. (یوسف، آیات ۲۱ تا ۲۴)

به سخن دیگر، برای توده‌های مردم، حقیقت گناهان در قیامت رخ می‌دهد و آنان در آن روز است که زشتی و بوی بد گناهان را می‌بینند و استشمام می‌کنند (آل عمران، آیه ۳۰ و کهف، آیه ۴۹ و نمل، آیه ۹۰) ولی اولیای الهی در همین دنیا زشتی گناهان را به تجسم می‌بینند و نسبت به آن عصمت می‌ورزند و فرار می‌کنند.

اگر انسان به ذکر دائم خدا باشد(آل عمران، آیه ۱۳۵) و اهل توبه به سوی خدا(همان) و اهل تقوا و مغفرت گردد(بقره، آیه ۲۰۶) در یک فرایندی به مقامی دست می‌یابد که به طور طبیعی از گناه اجتناب می‌کند و به سوی خیر و خوبی و زیبایی همانند کودک به سوی پستان مادر متمایل می‌شود. این‌گونه است که رحمت و فضل الهی او را دربر می‌گیرد و عصمت خاص از گناه نصیب او می‌شود.

امام علی علیه‌السلام

گناه نکردن آسانتر از توبه کردن است

میزان‌الحکمه ج۲ ص۱۳۶

نرگس صباوتی

گرفتاران در حجاب به هنگام رستاخیز

انسان هنگام مرگ و پس از آن با حقایق مواجه می‌شود و چهره ملکوتی و باطنی هر چیزی و هر عملی به او نشان داده می‌شود؛ زیرا پرده‌ای که دارد، کنار می‌رود و «کشف الغطاء» حاصل می‌شود تا جایی‌که قلب به‌عنوان حقیقت نفس، حقایق را ادراک می‌کند، بصیرت و بینایی کاملی به او داده می‌شود و دیگر غفلتی نمی‌ماند؛ زیرا حقیقت ظهور می‌کند و باطل می‌رود و بی‌اهمیت‌ها و کم‌اهمیت‌ها دیگر مانع غفلت قلب نمی‌شوند. قرآن می‌فرماید: (به انسان خطاب می‌شود) تو از این صحنه (و دادگاه بزرگ) غافل بودی و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشمت کاملاً تیزبین است!(ق، آیه ۲۲)

هرچند که این بینایی با توجه به افراد یکسان نیست و تفاوت‌های فاحشی دارد؛ ولی همه انسان‌ها آن درجه مورد نیاز از شناخت حقایق و بصیرت به آن را خواهند داشت و دیگر غفلت نسبت به آن حقایق باقی نخواهد ماند.

اما از نظر قرآن، با آنکه همگی نسبت به حقایق مورد نیاز برای آخرت، بصیرت و نگاه تیزبین دارند، اما باز هم برخی در حجاب خواهند بود؛ زیرا پروردگار هستی برای گروهی از انسان‌هایی که از درجه انسانیت ساقط و مصداق «کالانعام بل هم اضل»(اعراف، آیه ۱۷۹) شده و قلب‌هایشان را زنگار گرفته است؛ همچنان «محجوب» است: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ؛ چنین نیست که آنها می‌پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است! چنین نیست که می‌پندارند، بلکه آنها در آن روز از پروردگارشان محجوبند! (مطففین، آیات ۱۴ و ۱۵)

اینان چنان بندگان طاغی بودند که حتی در آتش دوزخ نیز پروردگار را به پروردگاری قبول نمی‌کنند و خطاب به مالک دوزخ می‌گویند: ای مالک! بگو پروردگارت جان ما را بستاند. مالک پاسخ دهد: شما ماندگارید.(زخرف، آیه ۷۷)

اینان حتی در دوزخ نمی‌گویند: ربنا! بلکه می‌گویند: ربک؛ زیرا خدا را به ربوبیت و پروردگاری نمی‌پذیرند. اینان همان کسانی هستند که در مدت عمرشان در دنیا طغیان و گناه کردند و به‌جای عبودیت و عبادت به فسق و فجور پرداختند. اینان می‌بایست جاودانه در دوزخ بمانند؛ زیرا درهمان مدت کوتاه عمرشان نشان دادند که اگر تا ابد در زمین زندگی می‌کردند، همین طغیانگری را ادامه می‌دادند؛ بنابراین، اگر هم بخواهند برگردند و از خدا بخواهند که آنان را به دنیا برگرداند تا کار نیک بکنند، گفته می‌شود: نه چنین است! این سخنی است که او گوینده آن است؛ زیرا تنها لقلقه زبان اوست.(مومنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰)

خدا درباره آنها به علم خویش می‌گوید: و اگر هم بازگردانده شوند قطعا به آنچه از آن منع شده بودند برمی‌گردند و آنان دروغگویند.(انعام، آیه ۲۸)

حکم قصاص جایگزین دارد؟

در اجرای «قصاص» حکمتی است؛ چون «قصاص» از سوی خداوند حکیم و عالم به مصالح و مفاسد امور تشریع شده است. اگر تدابیری مانند معالجه، زندان و... مفیدتر بود، حکمت الهی اقتضا داشت که آن را به‌جای قصاص وضع می‌کرد. ثانیاً: اگر ناراحتی روانی عذر و بهانه‌ای برای ارتکاب قتل و جنایت قرار بگیرد و قاتل به دلیل بیماری روانی از کیفر مناسب تبرئه شود زمینه سوء استفاده تجاوزگران بیش از پیش فراهم شده و امنیت اجتماعی آسیب می‌بینند.

برخی‌ها ممکن است بگویند بهتر است به جای قصاص، تدابیر دیگری چون معالجه، زندان، و ... برای قاتل اتخاذ شود تا هم جامعه از شرّ او محفوظ بماند و هم دامنه قتل گسترش پیدا نکند!

در ابتدای امر امکان دارد که این شبهه در اذهان بسیاری از مردم تداعی شود، به‌خصوص با این نظر که جرم قتل، عملی نیست که از اشخاص عادی صادر شود؛ چه بسا قاتل مبتلا به مرض روانی باشد و نیازمند به معالجه که یقیناً قصاص و اعدام دوای چنین دردی نیست. یا اگر هم قاتل فرد عادی باشد، با زندانی کردن ممکن است، در عین حالی که جامعه از شر او در امان می‌شود، نفعی هم عاید جامعه گردد.

این مطلب که اسلام برای دیوانه‌ها تکلیف قرار نداده در جای خودش درست است؛ چون از شرایط تکلیف در اسلام عقل است. امّا واقع مطلب این است که نمی‌توان مریض بودن قاتل را به عنوان دلیل موجّه و برطرف‌کننده حکم عرضه داشت. زیرا این طرح زمینه سوءاستفاده را بیش از پیش فراهم خواهد ساخت.[1] اگر این استدلال در مورد قاتل صحیح باشد، درباره تمام تجاوزگران به حقوق دیگران نیز باید صحیح باشد. چون کسی که عاقل است و از نعمت خرد بهره‌مند، هرگز هوس تجاوز به دیگران پیدا نمی‌کند. اضافه بر این، مرض روانی یا جنون در صورتی دلیل موجّه است که وجود آن حالت در حین ارتکاب جرم قابل اثبات شود و صرف ادعا کفایت نمی‌کند.

در قصاص قاتل، هدف، حفظ حیات جامعه و تأمین امنیت نفوس است و اگر حق قصاص به اولیای مقتول داده نشود، روحیه جسارت در قاتلان قوی شده و امنیت جامعه مختل می‌شود.

به این ترتیب قوانین جزائی و سیستم کیفری را بایستی از میان برداشت و همه متعدیان و تجاوزگران را به جای مجازات به بیمارستان‌های روانی فرستاد.

نظام کیفری اسلام، به عنصر روانی «Moral Element» جرم یا قصد مجرمانه قاتل توجّه دارد. این عامل، عبارت است از آگاهی و معرفت فاعل جرم به نامشروع بودن عملی که انجام می‌دهد.[2] اجزای تشکیل دهندهٔ عنصر روانی قتل عمدی، انجام آگاهانه فعل مجرمانه از ناحیه مرتکب و به قصد سلب حیات از مجنی‌علیه می‌باشد. قصاص عبارت است از انتقام بدنی از سوی کسی که جنایت قتل را به صورت عمد و عدوان مرتکب شده است.[3] نوع قتل‌هایی که صورت می‌گیرد از این دسته است؛ لذا نمی‌توان ادعا کرد که همه قاتلان، حین ارتکاب این عمل، حالت غیرعادی دارند.

تدبیری مانند زندانی کردن قاتل، با این فرض که هدف از تشریع قصاص به صراحت قرآن حفظ حیات اجتماعی و پیشگیری از تکرار و توسعه جرم و جنایت است، به یقین نمی‌تواند کارساز باشد.

گذشته از اینها حق قصاص از حقوق مسلم اولیای مقتول است؛ آنها هستند که در این مورد تصمیم می‌گیرند، «قصاص» یا «عفو».[4] چنانکه در قرآن کریم می‌فرماید: «و کسی را که خداوند خونش را حرام شمرده به قتل نرسانید، جز به حق؛ و آن کسی که مظلوم کشته شده برای ولی اش سلطه (حق قصاص) قرار دادیم، امّا در قتل اسراف نکند، چراکه او مورد حمایت است.»[5]

در قصاص قاتل، هدف، حفظ حیات جامعه و تأمین امنیت نفوس است و اگر حق قصاص به اولیای مقتول داده نشود، روحیه جسارت در قاتلان قوی شده و امنیت جامعه مختل می شود.

در نتیجه: اوّلاً: در اجرای «قصاص» حکمتی است؛ چون «قصاص» از سوی خداوند حکیم و عالم به مصالح و مفاسد امور تشریع شده است. اگر تدابیری مانند معالجه، زندان و... مفیدتر بود، حکمت الهی اقتضا داشت که آن را به‌جای قصاص وضع می‌کرد.

ثانیاً: اگر ناراحتی روانی عذر و بهانه‌ای برای ارتکاب قتل و جنایت قرار بگیرد و قاتل به دلیل بیماری روانی از کیفر مناسب تبرئه شود، زمینه سوء استفاده تجاوزگران بیش از پیش فراهم شده و امنیت اجتماعی آسیب می‌بینند. اضافه بر این، قصاص حق مسلم اولیای مقتول است، تصمیم‌گیرندگان اصلی آنهایند و اختیار آنها نیز ـ به صراحت قرآن ـ دایر مدار اجرای «قصاص» و «عفو» است و تدابیر دیگری را نمی‌توان جایگزین قصاص کرد.

پی‌نوشت‌ها:

۱ ـ ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۶۷، ذیل آیه شریفه ۳۹، سوره نساء.
۲ ـ ر.ک: محمدصالح دلیری، حقوق جزای عمومی (تهران: نشر داد، چاپ دوّم، ۱۳۷۳)، ج ۲، ص ۲۷۷ به بعد.
۳ ـ ابوالقاسم گرجی، مقالات حقوقی، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲)، ج ۱، ص ۲۸۶.
۴ ـ سوره بقره، آیه ۱۷۹ ـ ۱۷۸.
۵ ـ سوره اسراء، آیه ۳۳؛ ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۰۹ ـ ۱۰۵.

*** مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات**

منابع جهت مطالعه:

تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۶۸ ـ ۶۷.
همان، ج ۱۲، ص ۱۰۹ ـ ۱۰۵.
تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۶۶۵ ـ ۶۵۵.
احمدی ابهری، سیّد محمّدعلی، اسلام و دفاع اجتماعی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، ۱۳۷۷.
عباس‌زاده اهری، حسن، جرم‌ها و مجازات‌ها در اسلام، تبریز، آیدین، ۱۳۷۸.
محمدی، ابوالحسن، حقوق کیفری اسلام، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴.

چراغ راه

سوءظن، منشأ صفات رذیله

قال الامام الرضا(ع): اعلم ان الجبن والبخل و الحرص غریزةٌ، یجمعها سوءالظن.

امام رضا(ع) فرمود: این را بدان! که (این سه صفت) ترس و بخل و طمع، غریزه‌هایی هستند که منشأ همه آنها سوءظن و بدبینی است![1]

۱- مواعظ، شیخ صدوق، ص ۱۰۹

حکایت خوبان

جلوگیری از ایجاد زمینه سوءظن

روزی پیامبر اکرم(ص) از محلی عبور می‌کردند، صفیه همسر ایشان همراهشان بودند و حضرت با او صحبت می‌کردند. یکی از اصحاب رسید و سلام کرد و پیامبر(ص) جواب سلامش را دادند و به او فرمودند که این صفیه همسر من است که با او صحبت می‌کنم. عرض کرد: یا رسول‌الله! من هیچ‌گاه نسبت به شما گمانی نمی‌برم مگر گمان نیک. این چه جمله‌ای است که شما فرمودید؟! حضرت فرمود: الشیطان یجری من ابن ادم مجری الدم» شیطان مثل خون در رگ‌های انسان جریان پیدا می‌کند، و ذهن را منحرف می‌کند. من برای اینکه ذهن تو منحرف نشود خواستم جلوگیری کنم که نکند خاطره‌ای شیطانی در ذهنت وارد شود و این منشأیی باشد برای اینکه تو یک حالت انحراف روحی پیدا کنی![1]

۱- بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۶۸

پرسش و پاسخ

سوءظن و آثار و پیامدهای آن

پرسش:

سوءظن در رفتار و تعاملات اجتماعی انسان چیست و شاخص‌های آثار و پیامدهای آن کدام است؟

پاسخ:

مفهوم سوءظن

سوءظن یکی از رذایل اخلاقی است که علمای اخلاق آن را نتیجه جبن و ضعف نفس می‌شمارند.

معنای سوءظن این است که انسان با کوچکترین خاطره بدی که در ارتباط با غیر و دیگران به ذهنش بیاید آن را در حد گمان بپذیرد و آثارش را بر آن مترتب کند! گفته می‌شود که اگر این حالت در انسان باشد، کشف از کثیفی و خبث درونی انسان می‌کند، یعنی چنین روحی، یک روح آلوده است! مثلا به کسی برخورد می‌کند و عملی از او می‌بیند یا حرفی از او می‌شنود، بعد در ذهنش وارد می‌شود که او از این عمل یا حرف، هدف‌گیری بدی کرده بود. وقتی این به ذهن وارد شد، روی آن کار می‌کند! خطورات ذهنی این‌گونه است که اول می‌آید، و آن موقعی که انسان روی آن کار کند، ثبت و ضبط می‌گردد، و آن را به حد گمان می‌رساند! یعنی ابتدا احتمال است که به پنجاه درصد شک هم نمی‌رسد، اگر انسان پیوسته روی آن کار کند و آن پنجاه درصد را هم رد کند و به شصت تا هشتاد درصد برسد، این حالت گمان است که اگر آثار آن را مترتب کند، به این حالت سوءظن می‌گویند! بنابراین صرف ورود خطورات ذهنی سوءظن نیست.

امام علی(ع) می‌فرماید: «ضع امر اخیک علی احسنه» اگر از برادر مسلمان و مومن خود فعلی دیدی یا سخنی شنیدی، آن را خوب توجیه کن! اما نه به صورت مطلق. (الکافی، ج ۲، ص ۳۶۲)

اقسام سوءظن

یک وقت انسان نسبت به انسانی هم‌نوع خود گمان بد می‌برد و یک وقت نسبت به خالق و آفریدگارش! یعنی سوءظن به مخلوق و سوءظن به خالق که منشأش عدم رجا است. به هر حال سوءظن و بدگمانی به طور مطلق نهی شده است و از رذایل اخلاقی به شمار می‌آید. اما

آثار و پیامدهای سوءظن

۱- گناه کبیره غیبت

سوءظن موجب غیبت می‌شود. چه بسا یکی از معصیت‌هایی که از سوءظن متولد می‌شود، غیبت است که از گناهان کبیره به حساب می‌آید.

۲- تحقیر برادر مومن

سوءظن موجب تحقیر برادر مومن و کوچک جلوه دادن او می‌شود. بنابراین یکی از نتایج سوءظن مسئله تحقیر است.

۳- کوتاهی در مراعات حقوق برادری

گمان بد موجب می‌شود که انسان نسبت به لوازم و حقوق برادری که در آموزه‌های وحیانی دین اسلام آمده، کوتاهی کند.

مانند: تقدم در سلام کردن، عیادت هنگام مریض شدن و هنگام تشییع جنازه و...

۴- برتردانستن خود از دیگران

نتیجه سوءظن از نظر روانی این خواهد بود که انسان خودش را بهتر از دیگران بداند، و خودپسندی نیز یکی از رذایل اخلاقی است. خودپسندی اگر در روح انسان نهادینه شود، اتوماتیک‌وار و بدون توجه به ناخودآگاه خودش را بهتر از دیگران به حساب می‌آورد!

۵- عیب‌جویی از دیگران

سوءظن یکی از ریشه‌هایی است که اگر رذیله دیگری در انسان باشد، رشد می‌کند، و اگر نباشد تولید می‌شود، و آن رذیله عیب‌جویی از دیگران است. اگر این حالت جست‌وجو نسبت به عیب دیگران در انسان باشد، سوءظن می‌آید و آن را تقویت می‌کند ولی اگر این حالت در انسان نباشد، بعد از آمدن سوءظن، برای عیب‌جویی نسبت به دیگران زمینه‌سازی می‌شود.

۶- نفاق و دورویی

سوءظن برای انسان نفاق به وجود می‌آورد، چرا که گمان بد به برادر مومن نمی‌تواند یک برخورد صحیح، سالم و باصفا به همراه داشته باشد! لذا اگر بخواهد ظاهرا با او راه بیاید، مجبور می‌شود آنچه را که در ظاهر عمل می‌کند غیر از آن چیزی باشد که در باطن دارد.

۷- فساد در جامعه

سوءظن افراد، جامعه را به فساد می‌کشد، چرا که اینها در برخوردها و گفتارهایشان دوگانه و دورو هستند، و همین بیماری و رذیله را به طرق مختلف در سطح جامعه گسترش می‌دهند، و حس بدبینی را در جامعه زنده می‌کنند.

سلوک عارفانه

مرز سوءظن

سوءظن و گمان بد تا آنجا که انسان خودش از طرف نبیند، یا از طرف نشنود، و غیر هم پیش انسان شهادت ندهد، آن هم دو عادل که شهادتشان از روی حس باشد، از رذایل(اخلاقی) است. اما اگر خودش دید، یا از او حرفی را شنید یا با این سه شرط(عدالت و دیدن و شنیدن) از کسی در رابطه با غیر مطلبی را شنید، دیگر سوءظن نیست، بلکه حسن قطع است.[1]

۱- اخلاق ربانی، آیت‌الله شیخ مجتبی تهرانی(ره)، ج ۴، ص ۱۲۳